

# ایران‌شناسی در غرب

حشمت مؤید

*Ali Dashti's Prison Days  
Life under Reza Shah*  
By J.E. Knörzer  
Persian Studies Series, No.16  
Mazda Publishers 1994  
PP. XII+239

«ایام محبس علی دشتی  
زندگی در دوره رضاشاه»  
تألیف ج. ای. کنورزیر  
سری مطالعات فارسی، شماره ۱۶  
از انتشارات مزدا ۱۹۹۴  
۱۲+۲۳۹ صفحه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زندگی‌نامه علی دشتی، مردی که در حدود شصت و پنج سال در قلمرو سیاست و روزنامه‌نگاری و نویسندگی و نقد ادبی در زمره نام‌آوران ایران بود هنوز نوشته نشده است. در حقیقت نوشتن شرح حال کسانی که چنین مدت درازی در صحنه سیاست و تاریخ پر آشوب و سراسر نشیب و فراز ایران از چهره‌های سرشناس بوده‌اند کار آسانی نیست، به‌ویژه اگر مزید بر همه فعالیت‌های گاه متغیر و حتی متضاد در عرصه سیاست، در سلیقه‌های شخصی و شیوه زندگی نیز احیاناً با تهور بسیار زنجیر سنت‌های دیرباز اجتماعی سرزمین خویش را گسته و با قلم و قدم به جستجوی راه‌های نوین اندیشه و عمل رفته باشند. دشتی از جمله این مردان بود با خصال سنت‌شکنی و درگیر کوشش‌های سیاسی، صاحب قلمی توانا در نویسندگی و ذهنی پویا و نوگرا در پژوهش‌های ادبی و دینی و

اجتماعی، و دارای دوستان و دشمنان بسیار. دشتی مردی بود که موج نوسانهای قدرت او را هم اسیر حفره‌های زندان می‌ساخت و هم بر کرسی کاخهای دو مجلس ایران می‌نشاند.

کتاب حاضر هم زندگینامه دشتی نیست و چنان که از عنوان آن برمی‌آید کوششی است برای نمایش زندگانی یک مرد سیاسی پرتکاپو در زمان رضاشاه، بر اساس یادداشتهای خود او، یعنی علی دشتی در کتاب ایام محبس، و آن را در حقیقت باید حلاجی و شرح و تفسیر همین یادداشتها و کند و کاوی در عقاید سیاسی و اجتماعی دشتی بر مبنای آن دانست.

علی دشتی در طی زندگانی سیاسی خود پنج بار گرفتار بند و زندان گشت: اول در ۱۲۹۸ به فرمان وثوق‌الدوله و به گناه مخالفت با قرارداد شوم وی با دولت انگلیس. دشتی دو روز در توقیف و هفت روز در زندان به سر برد و سپس از طهران تبعید گشت و پیاده و سوار بر گاری به قزوین و همدان فرستاده شد و با آن که در همان وقت وثوق‌الدوله سقوط کرده و حکم تبعید دشتی به عراق لغو شده بود وی تا کرمانشاه برده شد و پس از توقیفی کوتاه به طهران برگشت. مدت این توقیف و تبعید جمعاً حدود یک ماه بوده است. دشتی در این سفر یادداشتها و نامه‌هایی نوشته بوده و در مراجعت به طهران قصد انتشار آن را در یکی روزنامه‌ها داشته است. ولی مدیر آن روزنامه روی خوش نشان نمی‌دهد و به قول مشفق همدانی در مقدمه اصل فارسی ایام محبس، دشتی «آن یادداشتها را از غیظ پاره کرده دور ریختند». اما ۱۴ قطعه از آن نوشته‌ها باقی مانده بوده که بعدها زیر عنوان «در راه» جزو دوم کتاب ایام محبس را تشکیل داده است. این قطعه‌ها نه عنوان دارد و نه تاریخ، اما قرائن صریح درباره این که مثلاً در راه طهران به قزوین، یا همدان به کرمانشاه نوشته شده است، در آنها هست.

دوم بار در سال ۱۳۰۰ پس از کودتای سیدضیاء‌الدین، دشتی و گروهی دیگر از اهل قلم و سیاست زندانی شدند. این بار دشتی سه ماه محبوس ماند و در طی آن ۲۹ یادداشت و نامه، غالباً مفصلتر از قطعه‌های «در راه»، حاوی تفکراتی درباره زندان و ظلم دولت سید ضیاء و نیز مسائل کلی‌تر از قبیل زندگی و مرگ و خودکشی و تمدن و طبیعت و قانون و جامعه و سیاست به قلم آورد. این یادداشتهای گاه ناقص را پس از رهایی از زندان زیر عنوان «ایام محبس» در روزنامه شفق سرخ منتشر کرد و بعداً نیز جداگانه انتشار داد. در یادداشتهای «در راه» و «ایام محبس» قطعه‌ها و خاطره‌ها و حتی یک نامه (شماره ۲۴ ایام محبس) مربوط به رابطه‌ای عاطفی و حتی عاشقانه میان نویسنده و فرد دیگری است.

سومین بار در ۲۲ فروردین ۱۳۱۴ پس از سه دوره کامل نمایندگی مجلس شورای ملی، به فرمان رضاشاه توقیف شد، نخست تا ۱۹ خرداد همان سال یعنی تقریباً دو ماه در زندان قصر به سر برد و سپس پنج ماه در بیمارستان نجمیه بستری گردید و پس از خروج از بیمارستان مدت هشت ماه دیگر در منزل خود تحت نظر قرار داشت. دشتی این بار از همان نخستین روز خروج از زندان شروع به نوشتن یادداشتهایی کرد و تا تاریخ دوم بهمن ماه، ۲۱ قطعه نوشته بود و آخرین قطعه را شش ماه بعد در ۲۵ تیرماه ۱۳۱۵ بدان اضافه نمود. این قطعه‌ها برخلاف یادداشتهای «در راه» و «ایام محبس» هم تاریخ دارد و هم عنوان، مانند «وزیر دربار و نفت»، «زندگانی کیفیت است نه کمیت» و «مسبب حقیقی غائله مشهد» و جز آن. عنوان یادداشتهای دوره سوم «تحت نظر» است.

نوبت چهارم در تابستان ۱۳۲۵ بود که دشتی به دستور قوام‌السلطنه نخست وزیر توقیف و به مدت دو ماه زندانی گشت و پس از آن نیز چهارماه در منزل شخصی خود در قلمک تحت نظر بود (مؤلف کتاب حاضر در مقاله خویش راجع به دشتی در «دایرةالمعارف ایرانیکا»، جلد ۱۰۹/۷، تمام مدت شش ماه را زندان نامیده است که درست نیست).

نوبت پنجم سالهای بعد از انقلاب اسلامی بود که در طی آن دشتی دیگر روی خوش زندگی را ندید. هنوز دقیقاً معلوم نیست که وی از چه سال نهایی عمرش چند ماه یا سال را در زندان گذرانید و چه‌ها کشید.

کتاب ایام محبس، چنان که گذشت، یادداشتهای پراکنده و خاطرات و تألمات دشتی را در آن سه دوره بازداشت و تبعید و زندان در سالهای ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ و ۱۳۱۴ دربردارد و به صورت کنونی خود یعنی شامل یادداشتهای «ایام محبس» (سال ۱۳۰۰) و «در راه» (سال ۱۲۹۸) و «تحت نظر» (سال ۱۳۱۴) نخست بار به کوشش آقای مشفق همدانی در ۱۳۳۷ منتشر شد، و همین مجموعه است که در کتاب حاضر با مقدمات و تفسیر و حواشی و احیاناً ترجمه عباراتی کوتاه از این جا و آن جا به همت و قلم بانو کنورتسر بررسی شده و به خوانندگان غیر ایرانی عرضه گشته است.

مؤلف برای آشنا ساختن ذهن خواننده غربی با سوابق و زمینه مباحث کتاب و شخصیت دشتی، در نخستین بخش کتاب، ص ۶۴-۱ که شامل یک پیشگفتار و چهار فصل است به توضیح همین مقدمات لازم و اساسی پرداخته است. هم طرحی کلی از تاریخ زندگی و فعالیتهای و خصال و عادات اجتماعی و سیاسی دشتی به دست داده است و هم اوضاع ایران را در سه دوره مشخص (تولد دشتی در ۱۲۷۳ تا کودتای ۱۳۰۰ - دوره

بیست ساله رضاشاه - سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۰ که پایان حیات اوست) روشن کرده است. قسمت عمده این بخش مربوط به همان دوره حکومت و سلطنت رضاشاه است و مؤلف در طی آن تحولات اجتماعی و سیاسی ایران را در آن بیست سال بررسی کرده و اصلاحات اساسی وی را در جمیع عرصه‌های نظامی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و قضائی یک به یک برشمرده است، هر چند اشاره‌وار و مختصر.

بخش اساسی کتاب در سه فصل و خاتمه، ص ۶۷ تا ۱۸۹، به بررسی یادداشت‌های دوره‌های سه‌گانه مذکور و به همان ترتیب که در متن فارسی آمده است اختصاص دارد و سپس ۳۱ صفحه زیرنویس و بعد کتابشناسی مآخذ آمده است.

از آنچه تا این‌جا گفته شد باید روش کار خانم کنورتسر روشن شده باشد. این کتاب احتمالاً رساله دکتری مؤلف است که لابد به نظر استادان و دوستان وی هم رسیده تا به این صورت نهایی درآمده است. مبنای کار خانم کنورتسر یعنی داوریه‌ها و اظهارنظرهایی که راجع به «زندگی در دوره رضاشاه» به قلم آورده، یادداشت‌های پراکنده و خاطره‌های دشتی در ماههای حبس و توقیف و تبعید است و بدیهی‌ست که دشتی (و هیچ زندانی دیگر) نمی‌توانسته است بیطرفانه و فارغ از خشم و کینه درباره اوضاع شهر و سرزمین خود قضاوت کند. علاوه بر این، دشتی اصولاً مردی بسیار احساساتی و «رمانتیک» بوده است و گواه آن، آه و ناله‌های شب و روز و گریه‌ها و راز و نیازها با طبیعت و آسمان و پرندگان است که در بیشتر نوشته‌های این سه دوره موجود است. اما باید انصاف داد که دکتر کنورتسر یکسره تسلیم دشتی نشده است، بلکه هرگاه که سخن دشتی به مباحث سیاسی و حوادث تاریخی کشیده وی از مآخذ و مراجع دیگر نیز در توضیح آن مدد جسته است. با وجود این بنده تردید دارم که وی توانسته باشد خود را از چنگ نفوذ دشتی آزاد کرده باشد. برای مؤلف، اندیشه‌های دشتی که البته مردی آزادبخواه و بشردوست و با فرهنگ بود، همچون آینه‌ای‌ست که وی ایران دوره رضاشاه را در آن می‌بیند و وصف می‌کند، به عبارت دیگر احوال شخصی و اندیشه‌های دشتی غالباً معیار داوریه‌های مؤلف است درباره اقدامات و اصلاحات رضاشاه، و توجهی نکرده است که همین مرد نامدار، پس از سقوط رضاشاه سی و هشت سال دیگر در اوج عزت و راحت و آزادی زیست و بیست و شش سال (۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹) سناتور انتصابی بود و دو بار به سفارت ایران در مصر و لبنان فرستاده شد، در تمام این سالها در عیش و آسایش زندگی می‌کرد و در مجالس و شب‌نشینیهای پر سرور و سرور همدم اعیان و نویسندگان و هنرمندان کشور بود، و در جوار مقامات سیاسی که داشت به مطالعه شاعران پرداخت و

آثار پرارزش خود را در این سالها نوشت و منتشر ساخت. جای تعجب است که مؤلف با آن که قطعاً سالها سرگرم پژوهش درباره دشتی و بازتاب اوضاع ایران روزگار رضاشاه در نوشته‌های او بوده و تا توانسته به اسناد و مآخذ دیگر هم مراجعه کرده است و در همین کتاب تألیفات و ترجمه‌های دشتی را در همه زمینه‌های سیاسی و ادبی و حتی اسلام‌شناسی با ذکر کتاب بیست و سه سال برشمرده است، از یک اثر مهم او که پاسخگوی پاره‌ای از ابهامات مربوط به ایام مجس است پادی نکرده یا به عبارت دیگر آن را ندیده است، و آن کتاب پنجاه و پنج (چاپ امیرکبیر، تهران ۱۳۵۴) است که سندی قابل اعتناست و دشتی هیچ‌گونه اجباری به نوشتن آن و تجلیل از شخصیت رضاشاه نداشته است. دکتر کنورتسر در هنگام تحریر مقاله «دشتی» برای «ایرانیکا» این کتاب را دیده و نام برده است ولی در آن نوشته کوتاه مجالی برای بررسی مندرجات آن نیافته است.

هر چند دلبستگی یک پژوهشگر جوان به انسانی که سالها مورد تحقیق او بوده قابل اغماض است، خاصه اگر آن انسان مردی آزاده و با فضیلت و گونه‌ای از قهرمان آرمانی باشد، در کار علم این دلبستگی عذر موجهی برای خلط واقعیت شمرده نمی‌شود. دکتر کنورتسر می‌بایست دانسته‌باشند که قضاوت یک زندانی، خاصه یک زندانی احساساتی، نسبت به رفتار و گفتار کسی که بر او غضب کرده است بیطرفانه نیست. مثلاً در یادداشت ۱۳ مرداد ۱۳۱۴، زیر عنوان «تعارف و دروغ»، دشتی صحبت از القای القاب و عنوانهای جاری می‌کند و از جمله می‌نویسد:

من گاهی از خود می‌پرسم در این صورت چرا این قدر به تشریفات اهمیت می‌دهند و کوچکترین خراشی را به مراسم و امور تشریفاتی مخصوصاً اگر تماس با مقام خودشان داشته باشد تحمل نمی‌کنند: آیا اختراع این لباسهای ملیله‌دوزی سلام و آن کلاههای عجیب لزومی داشت و در تحکیم سلطه و نفوذ دولت موثر بود؟ آیا دوران ساده و بی‌پیرایه خلفای راشدین یکی از قوی‌ترین دوره‌های اسلام نیست... الخ

صرف نظر از خشم دشتی زندانی، در این ایراد وی مغلطه‌ای هست که خانم کنورتسر می‌بایست تشخیص دهد و از تکرارش با آن آب و تاب (ص ۱۴۲) پرهیزد. حکومت رضاشاه تشریفات سلام و لباسهای ملیله‌دوزی را نه برای فردی معین بلکه برای نمایندگان قدرت و اراده ملی که می‌خواست محترم و سرفراز باشند تصویب کرد. نخست وزیر ایران، خواه فروغی باشد یا قوام یا جم، نماینده شاخص ملت و مملکت ایران است و

باید در تشریفات رسمی با ظاهری آراسته و مجلل حضور یابد. این فرق دارد با لقب مثلاً جلال‌الدوله یا منیع‌الملک که اشخاصی بی‌جلال و فاقد مناعت با دادن رشوه و به‌نیت سوءاستفاده از فلان سلطان زبون و پول‌پرست قاجار خریده باشند. آیا این رسوم و لباسهای تشریفاتی در انگلیس و کانادا و امریکا و ژاپن و دیگر کشورهای جهان تنگی بزرگ محسوب می‌شود که رضاشاه را به علت اقتباس آن، نه برای شخص خود که می‌دانیم بسیار ساده می‌زیسته و به‌سختی عادت داشته است، بلکه برای دولت ایران به‌چوپ ببندیم؟

به نظر می‌رسد که مؤلف گرامی زیاد تحت تأثیر عبارت پردازیه‌ها و گله‌گزاریه‌ها و آه‌های دشتی از جور فلک غدار قرار گرفته است. شش روز پیاده‌روی در جاده‌های ناهموار ۷۵ سال پیش از طهران به قزوین البته چندان لذت‌بخش نبوده است، ولی افسوس که کیفیت و کمیت رنج و آسیب هم نسبی است و در سنجش با عذاب‌های دراز حفره‌های تاریک و هزاران شکنجه و حشت‌انگیز که نه‌تنها در ایران و آلمان هیتلری و روسیه شوروی بلکه در دهها کشور بدنام دیگر برای نابود ساختن مخالفان وجود داشت و دارد، پیاده‌روی شش روزه دشتی را باید ورزشی دلپذیر در هوای آزاد حساب کرد. خانم کنورتر شکایت‌های «انشا» وار دشتی را همچون سندی تاریخی درباره حکومت هول و جنایت در ایران آن ایام تحویل گرفته و تحویل خوانندگان غربی داده است (ص ۱۰۷-۱۰۸). غرض البته ابداً سبک کردن شخص دشتی که از مفاخر ما در این قرن به‌شمار می‌رود نیست. اهمیت او را باید در آثار خواندنی و آموزنده‌اش مخصوصاً درباره مولانا و حافظ و سعدی و خیام و بسیاری از مقالات و ترجمه‌ها و نیز حضور هشیارش در صحنه‌های سیاست شصت سال تاریخ ایران جست.

مطلب دیگری که اشاره به آن شاید بی‌ثمر نباشد موضوع سبک‌تر دشتی است که دکتر کنورتر بدان پرداخته و یک فصل کامل (ص ۶۴-۵۸) را به ارائه مشخصات‌تر ایام مجلس اختصاص داده است. دشتی قدرت نویسندگی خود را در عرصه‌های گوناگون نشان داده است و علاوه بر این خود شاهد تحول بی‌سابقه و شکفت‌انگیز‌تر فارسی و ظهور چند تن از بهترین‌ترین نثرنویسان ایران در همین روزگار بوده است. و از این رو داوری درباره‌تر او نیازمند رده‌بندی نوشته‌هایش هم به‌ترتیب تاریخی و هم از نظر موضوعی است و نمی‌توان از روی نوشته‌های پراکنده ایام مجلس، حکمی قاطع صادر کرد و در این سنجش محدود پای صادق هدایت و بزرگ علوی را به میان کشید (ص ۶۱) و اظهار نظر خانم کویچ‌کوا را که نثر دشتی را «در زمره مهم‌ترین آثار نثر معاصر فارسی» خوانده

(کتاب حاضر، ص ۱۸ به نقل از «تاریخ ادبیات ایران» تألیف ریپکا، ص ۴۱۶) سندی قابل اعتنا دانست.

گذشته از این نکته‌ها، کتاب دکتر کنورتر اثری ست عالمانه و هر صفحه آن شاهد اطلاعات وسیع و دقت نظر و کوشش او در کشف اشارات ایام محبس دشتی ست و بدون شک دانشجویان تاریخ اجتماعی ایران خصوصاً در بیست سال سلطنت رضاشاه از آن بسیار بهره‌ور خواهند شد.

هر چند مجال رسیدگی به تمام جزئیات کتاب نیست، تذکر چند نکته ذیل را لازم می‌داند که اگر دکتر کنورتر پذیرند در چاپهای بعدی کتاب به اصلاح آن بپردازند. برگردان واژه دموکراسی باید *demokrasi* باشد نه *demowkerasi* (ص ۱۸). رک. مصاحب و معین). قلمرو را باید *Qalamrow* نه *Qalamru* (ص ۱۹). «تخت پولاد» نام جایی در اصفهان است و گفتگوهای کتاب تخت پولاد دشتی در آن جا صورت گرفته است و ترجمه آن به *Throne of Steel* نه تنها زائد بلکه اصولاً غلط است چون تخت به معنی تخت پادشاهی نیست.

اظهار نظر خانم کنورتر که در ادبیات فارسی و اسلامی عموماً «دل» جایگاه جرأت است و «جگر» جایگاه احساسات، و این که دشتی چون با ادبیات اروپایی آشنایی بسیار عمیقی داشته «دل» را به کار برده، درست نیست. «جگر» گاهی مستقلاً و در بعضی تمییرات مانند «جگر گوشه» به عنوان مرکز احساس به کار می‌رود، ولی هرگز جای «دل» را نگرفته است و آشنایی دشتی با ادبیات فارسی احتمالاً کمتر از اطلاع او از ادبیات زبانهای غربی نبوده است. این مطلب احتیاج به شاهد و برهان ندارد و اگر مؤلف گرامی تردیدی در قبول عرایض بنده دارند کافی ست که فقط به چند تغزل فرخی و چند غزل سعدی و حافظ مراجعه کنند و صدها شاهد صادق بیابند.

کسره اضافه میان «سردار» و «اعتماد» در لقب سردار اعتماد (ص ۷۰) باید حذف شود. همچنین بعد از واژه «سال» در عبارت «پنجاه سال نفت ایران» کسره اضافه غلط است و اصلاح مؤلف برگردان عنوان مزبور را در کتاب آقای ابراهامیان متأسفانه باید مصداق شدرسنا به حساب آید (ص ۲۰۳ / زیرنویس ۶۰).

ترجمه تحت‌اللفظی «یکی از بزرگان به دامن کرم و بخشایش شاه دست شفاعت

زده» (ص ۱۲۰): a certain person has touched the skirt of the Shah's generosity and forgiveness in intercession)

بی‌شبهت به سوء تفاهم مردم امریکا در اوایل انقلاب اسلامی نیست که اصطلاح «قطع

بد» را این‌طور فهمیده بودند که دولت ایران قصد دارد دست همه امریکاییهای مقیم ایران را ببرد!

مترجم کتاب رنجهای جوانی و رتائر گوته که چندین بار چاپ شده، مرحوم نصرالله فلسفی است نه رشید یاسمی ولو آن که خانم کویج کوا در «تاریخ ادبیات ریکا» چنین گفته باشد (ص ۲۰۶، زیرنویس ۲۱).

به عقیده این بنده دشتی در اطلاق «وادی شکنجه و عذاب» بر زندگی این دنیا (ایام مجس، ۱۲ مرداد: طفلی به دنیا می‌آید) نیازی به ترجمه اصطلاحی مشابه آن از زبان فرانسه در کاربرد شاتوبریان (Cette Vallee de misere) نداشته است، زیرا بسیار بعید می‌نماید که دشتی - با وجودی که از دانشگاههای غربی دکتری ادبیات فارسی نگرفته بوده است - آن همه آثار عارفان ایرانی را که سخن از محنت‌سرای دنیا زده‌اند، ندیده باشد. بد نیست مؤلف محترم منطق الطیر عطار و شرح وادیهای هفتگانه آن و دیگر تمثیلات آن و نیز سراسر مصیبت‌نامه و نیز اسرارنامه همان شاعر بزرگ (مخصوصاً مقالات ۱۵ و ۱۶) را مروری بفرمایند تا یقین کنند که نویسنده ایرانی چنان گنج عظیمی از آثار و اشعار در نکوهش دنیا و شرح مصائب این غمگده عالم در اختیار دارد که لااقل در این موضوع نیازی به اقتباس از آثار غربی نیابد.

مأخذ عبارت «شیر بی‌دم و سر و اشکم» در یادداشت ۱۴ مرداد دشتی چنان که خانم کنوژتسر به راهنمایی امثال و حکم دهخدا حدس زده‌اند، مثنوی مولانا رومی است و اگر به‌قصه کبودی زدن قزوینی در دفتر اول مثنوی مراجعه نمایند سیاق مطلب را خواهند یافت. ضمناً یادآور می‌شود که مولانا همین یک مثنوی را سروده و اشاره علامه دهخدا، و هر مرجع دیگری که نام مثنوی را بدون توضیح دیگری آورده است یا بیاورد به همین کتاب مستطاب است لاغیر (ص ۲۱۴، زیرنویس ۳۴).